



doi 10.22059/jwica.2022.345326.1807

The Functional Tasks of Shiite Women in the Safavid Era in the Structure of Social Action Based on Cybernetic Model Variables

Maryam Saeedyan¹ | Zahra Sadat Keshavarz^{2✉}

1. Associate Professor, Department of Islamic Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: msaeedyan@ltr.ui.ac.ir
2. Postdoctoral Researcher of Isfahan University and Support Fund for Researchers and Technologists of the Country. Email: zahra.sadat.keshavarz@gmail.com

Article Info	Abstract
Paper Research: Research Article	Cybernetics, social system of action, model variables, transitional, traditional, post-traditional situation, the current research with a documentary strategy and in a descriptive-analytical way, and based on the existing historical data about women in the Safavid era, attempts to redraw the status of these women based on The model variables proposed in the structural functionalism theory of Talcott Parsons, which connects the science of history with other departments of social sciences. The main research question is how women in the Safavid era were able to be effective in the social system of their era. The hypothesis of the research is that women played an effective role in the transition of the society from the traditional to the post-traditional state, and this role was achieved through passing from attributive, emotional, general and qualitative roles to acquired, trans-emotional and specific roles. oriented and functional, they have provided to some extent and have helped to transform the society of the Safavid era into a semi-transitional and dynamic society. The results show that this preliminary transition has caused transfer of energy and information from systems and sub-systems with the role of women, instead of only through assigned and specific roles, etc. Acquiring and generalizing roles, etc. should also take place, and the foundations of a new configuration of the cybernetics system of the Safavid era should be created.
Received: 3 July 2022	
Accepted: 20 August 2022	
Keywords: Cybernetics, Social System of Action, Model Variables, Transition State, Traditional, Post-Traditional, Safavid Era.	
How To Cite: Saeedyan, Maryam, & Keshavarz, Zahra Sadat (2022). The Functional Tasks of Shiite Women in the Safavid Era in the Structure of Social Action Based on Cybernetic Model Variables (Emphasis on Parsons' Systemic Theory). <i>Women in Culture & Art</i> , 14(4), 599-626.	
Publisher: University Of Tehran Press.	



پوهنه علوم انسانی و معاصر
پرتال جامع علوم انسانی



فصلنامه زن در فرهنگ و هنر

سال ۱۴، شماره ۴
زمستان ۱۴۰۱، ۵۹۹-۶۲۶



تکالیف کارکردی زنان شیعه عصر صفوی در ساختار کنش اجتماعی براساس متغیرهای الگویی سایبرنتیک

مریم سعیدیان جزی^۱ | زهرا سادات کشاورز^۲ ✉

۱. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: msaeedyan@ltr.ui.ac.ir

۲. پژوهشگر پسادکتری صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور و دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: zahra.sadat.keshavarz@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۲ تیر ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش:

۲۹ مرداد ۱۴۰۱

واژه‌های کلیدی:

سایبرنتیک، سیستم اجتماعی

کنش، متغیرهای الگویی،

وضعیت انتقالی، سنتی،

پساسنتی، عصر صفویه.

پژوهش حاضر به روش اسنادی و به شیوه توصیفی-تحلیلی، و به استناد داده‌های تاریخی موجود درخصوص زنان در عصر صفویه، وضعیت آنان را براساس متغیرهای الگویی پیشنهادشده در نظریه کارکردگرایی ساختاری تالکوت پارسونز بازترسیم می‌کند تا مفروضاتی را آزمون کند. همچنین مقدماتی از تمرین تحلیلی یک امر تاریخی به استناد داده‌های تاریخی و براساس مبانی نظری مشخص را به سنتی میان‌رشته‌ای بدل سازد که علم تاریخ را به سایر دیپارتمان‌های علوم اجتماعی متصل می‌کند. سؤال اصلی پژوهش آن است که زنان در عصر صفوی چگونه توانسته‌اند در سیستم اجتماعی عصر خود مؤثر باشند. فرضیه پژوهش آن است که زنان نقشی مؤثر در گذار جامعه وقت از وضعیت سنتی به پاسانستی داشته‌اند و این نقش را با عبور از نقش‌های انتسابی و عاطفی و عام‌گرا و کیفیتی، به نقش‌های اکتسابی و فراعاطفی و خاص‌گرا و عملکردی، تا حدودی فراهم ساختند و به تبدیل جامعه عصر صفوی به یک جامعه شبه‌انتقالی و پویا کمک کردند. نتایج نشان می‌دهد این گذار مقدماتی سبب شده است که انتقال انرژی و اطلاعات از نظام‌ها و خرده‌نظام‌ها با نقش‌آفرینی زنان، به‌جای آنکه صرفاً از طریق نقش‌های انتسابی و خاص‌گرا و... صورت بگیرد، از طریق نقش‌های اکتسابی و عام‌گرا و... نیز صورت بگیرد و مقدمات پیکره‌بندی جدیدی از سایبرنتیک سیستم عصر صفوی ایجاد شود.

استناد به این مقاله: سعیدیان جزی، مریم و کشاورز، زهرا سادات (۱۴۰۱). تکالیف کارکردی زنان شیعه عصر صفوی در ساختار کنش اجتماعی براساس متغیرهای الگویی سایبرنتیک. زن در فرهنگ و هنر، ۱۴(۴)، ۵۹۹-۶۲۶.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

مقدمه

صفویان را می‌توان به گواه مستندات موجود خاندانی با ممتازترین تأثیرات در عرصه‌های فرهنگ، دین، ساختارهای اجتماعی و سیاسی دانست. از دیگر سو، آنان را مؤسس سلسله‌ای با محدودیت‌ها و تنگناهای متراکم و بعضاً خاص قلمداد کرد، اما فارغ از این امر، تأثیرات این سلسله بر بلندای تاریخ بیش از ۵۰۰ ساله ایران کمتر مورد مناقشه بوده است؛ به تربیتی که برخی تأثیرات عمیق آن مانند مذهب تشیع به‌عنوان دین رسمی ایران تاکنون تداوم داشته است. گشایش‌های تجاری و بازرگانی آن نیز به همراه روابط دیپلماتیک در مهار قدرت‌های منطقه‌ای مانند امپراتوری عثمانی و تکوین هویت ملی و دیگر مختصات مربوطه، تعداد زیادی از محققان را ناگزیر از تدقیق در ویژگی‌ها و جهت‌گیری‌های آن در ارتباط با شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به‌ویژه طی دهه‌های اخیر کرده و آن را به یک حوزه موضوعی غنی در دپارتمان‌های دانشگاهی علوم اجتماعی بدل ساخته است.

افزون بر این، مواجهه علم تاریخ با این عصر چندسطحی شاید بیش از سایر گرایش‌ها و رشته‌های آکادمیک باشد. صرف‌نظر از این امر، آنچه به‌رغم ذخیره دانش چشمگیر در ارتباط با این حوزه موضوعی می‌تواند فصل جدیدی از مطالعات در این زمینه را پیش‌روی محققان قرار دهد، مواجهه بینارشته‌ای با آن است که به نسبت مطالعات درون رشته‌ای تاریخ، بسیار کم‌شمار است. بر همین اساس، پژوهش پیش‌رو نمونه‌ای از یک تمرین تحلیلی از داده‌های تاریخی عصر صفویه بنا بر رویکردی بینارشته‌ای است که تاریخ و جامعه‌شناسی را در حدود مقدمات خود، در تعاطی با هم قرار می‌دهد. به این منظور بررسی این تاریخ از منظر یک دستگاه نظری مشخص از جامعه‌شناسی را که پیشینه آن به کارکردگرایی امیل دورکیم، به‌عنوان یکی از تأثیرگذاران بر مکتب آنال می‌رسد، سازوکار این تعاطی قرار می‌دهد.

به عبارتی در این پژوهش، از طریق بازخوانی تاریخ مربوطه از دریچه تئوری چندسطحی کارکردگرایی ساختاری تالکوت پارسونز که خصلتی چندوجهی در مطالعه ساختار اجتماعی کنش اعم از وجوه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد، نمونه‌ای متفاوت از مطالعات تاریخ تحلیلی فرارو قرار می‌گیرد. بی‌گمان ظرفیت‌های مطالعه بینارشته‌ای امر تاریخی، بسیار بیشتر از آن چیزی است که پژوهشگران موفق به انجام آن شده‌اند. نکته کانونی در این میان، کم‌شماربودن اطلاعات موجود از زنان در اعصار تاریخی از جمله عصر صفویه است که محدودیت‌هایی داده‌ای و استنادی را برای تحقیقات در این حوزه ایجاد کرده است و محققان پژوهش پیش‌رو نیز آن را عمیقاً تجربه کرده‌اند. ضمن اینکه گاهی نبود اطلاعات درباره یک بخش مهم از جامعه یعنی زنان، خود می‌تواند دلالت‌هایی تحلیلی از وضعیت زنان داشته باشد. به‌تبع این مسئله، به شیوه توصیفی-تحلیلی، سؤال اصلی پژوهش این است که زنان در عصر صفوی چگونه توانستند در سیستم اجتماعی عصر خود مؤثر باشند. با توجه به سؤال مطرح‌شده،

فرضیه پژوهش آن است که زنان عصر صفوی توانسته‌اند تا حدودی از طریق ایفای نقش‌های دوگانه و متناقض، به انتقال سیستم اجتماعی وقت، از وضعیت سنتی به پسااستی کمک کنند. بیان یک نکته کلیدی ضروری است که در رویکرد سیستمی سایبرنتیک پارسونز، وجود یک متغیر الگویی به‌تنهایی نمی‌تواند بر وضعیتی انتقالی دلالت کند، بلکه مناسبات سیستماتیک، ناظر بر وجود تمامی متغیرهای الگویی است که می‌تواند بر فراهم‌شدن مقدمات یک وضعیت انتقالی دلالت کند؛ بنابراین اگر برای مثال، صرفاً به متغیر الگویی انتسابی/اکتسابی زنان این دوره بسنده شده است، قطعاً پژوهشگران قادر نبودند که آن را گواهی بر یک وضعیت انتقالی قلمداد کنند. گو اینکه چه‌بسا در ادوار دیگر و سلسله‌های قبل از صفویه نیز داده‌هایی مبنی بر عبور نسبی زنان از یک سوی قطبیت‌های متغیرهای الگویی به سویه دوم این قطبیت‌ها موجود باشد، اما در آن ادوار و سلسله‌ها، به نسبت دوران صفویه، عبور نسبی از سویه‌های اول تمامی قطبیت‌های متغیرهای الگویی به سویه‌های دوم مشاهده نمی‌شود. به عبارتی صرف عبور زنان به‌طور نسبی از وضعیت انتسابی به اکتسابی نیست که به ما امکان می‌دهد جامعه زنان صفویه را در وضعیتی مقدماتی برای گذار و انتقال معرفی کنیم، بلکه ضمناً و علاوه بر شواهدی مبنی بر عبور نسبی از وضعیت انتسابی به اکتسابی، شواهدی نیز مبنی بر عبور از وضعیت خاص گرایانه به عام‌گرایانه و همچنین شواهدی مبنی بر عبور از وضعیت عاطفی به بی‌طرفی عاطفی و... وجود دارد. به عبارتی هیچ‌کدام از این عبورها به‌تنهایی قادر نیستند بر یک وضعیت انتقالی دلالت کنند، ولی مجموع آن‌ها این امکان تحلیلی را طبق نظریه پارسونز فراهم می‌سازد. درخصوص میزان مستندات و داده‌های ارائه‌شده در این مقاله نیز ذکر دو نکته ضروری است. نخست اینکه رعایت فرمت مقاله و تلاش برای محدودشدن به حجم استاندارد مقاله، امکان ارائه داده‌های بیشتر را از نویسنده دریغ کرد، اما عامل دوم درخصوص تعداد مستندات، به ویژگی انشاقی هر گسستی مربوط می‌شود. به عبارتی اساساً داده‌هایی که بر یک گسست نسبی تاریخی دلالت می‌کنند، نقش داده‌های کم‌شماری را دارند که برای مثال فوکو در بایگانی‌ها، به‌رغم کم‌شماربودنشان، و دقیقاً به‌دلیل کم‌شماربودنشان، آن‌ها را دال بر گسست از روند و روال‌های تاریخی می‌داند؛ زیرا «فوکو براساس اصل واژگونی، در پی تداوم پیوستگی‌ها میان رویدادها نیست، بلکه می‌کوشد تا گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روند حرکت‌های اجتماعی و تاریخی بسیار مؤثر بوده‌اند و از آن‌ها غفلت شده است نشان دهد» (کافی، ۱۳۹۳: ۳۰۷). ضمن اینکه این مقاله صرفاً بر فراهم‌سازی مقدمات یک گذار و انتقال، رأی داده است و نه وضعیت انتقالی در مقام امری تام و تمام.

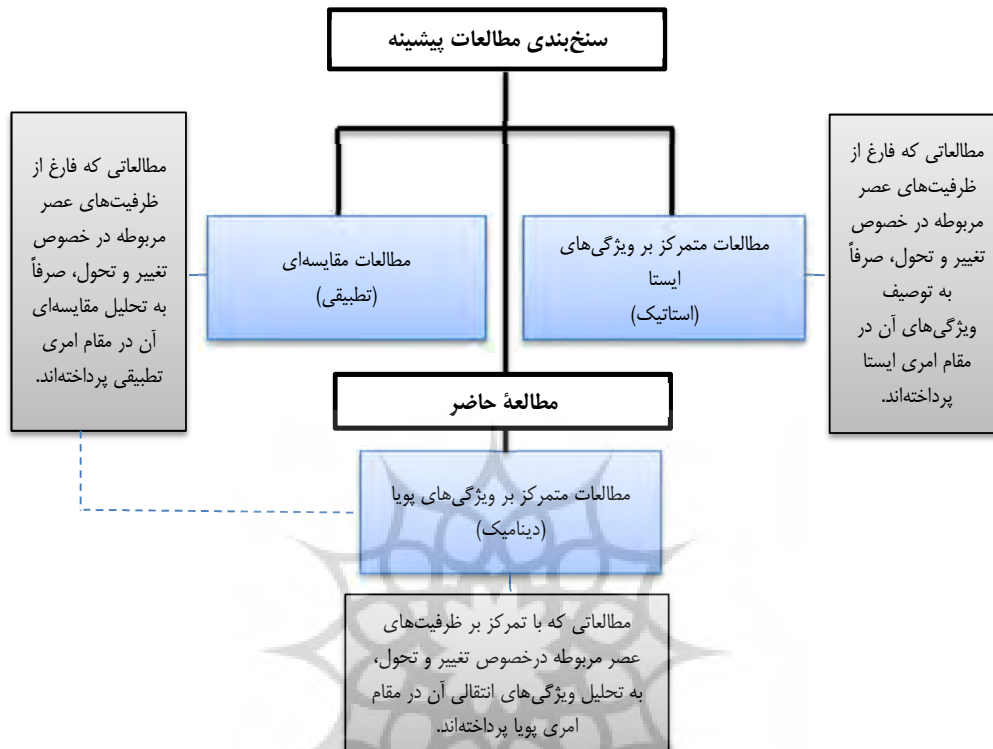
پیشینه پژوهش

مطالعات پیشینه عمدتاً به مرور منقطع سایر مطالعات پرداخته‌اند. در تحقیق حاضر، بنا بر ضرورت

روشمندبودن بررسى پيشينه، از ميان دو روش توصيه شده توسط كرسول، يعنى مرور روايتى و مرور سيستماتيک، از روش مرور سيستماتيک كه به يك سنخ‌بندى عام در خصوص مطالعات پيشينه خواهد انجاميد استفاده مى‌شود تا جانمايى تحقيق حاضر در بستر مطالعات پيشينه ميسر شود. در ادامه ابتدا به نمونه‌هايى از پيشينه و سپس به سنخ‌بندى به‌دست‌آمده از آن‌ها اشاره مى‌شود. شايدان ذكر است كه امتياز مرور سيستماتيک در اين خصيصه است كه امكان ترسيم دورنما يا چشم‌اندازى از مطالعات پيشينه را براساس نقشه پيشينه فراهم مى‌كند؛ زيرا «اين سازمان‌دهى محقق را قادر مى‌سازد كه دريابد مطالعه پيشنه‌اش چگونه به پژوهش‌هاى قبلى چيزى اضافه مى‌كند، آن را بسط مى‌دهد يا تكرر مى‌كند. يك رويكرد مفيد براى اين امر، طراحي يك نقشه پيشينه است» (كرسول، ۱۳۹۱: ۸۴).

پژوهش‌هايى كه به‌منظور شناخت جاىگاه زنان در عصر صفويه انجام شده است، از جمله كتاب *ضعيفه، زن ايرانى در عصر صفوى* اثر بنفشه حجازى (۱۳۸۱)، مقاله «نگاهى جامعه‌شناختى به موقعيت زنان در عصر صفويه» اثر آذر قلى‌زاده (۱۳۸۳)، كتاب *زن، سياست و حرمسرا در عصر صفوى* نوشته عبدالمجيد شجاع (۱۳۸۴)، كتاب *زن ايرانى از ديگاه سفرنامه‌نويسان فرنگى* اثر ميترا مهرآبادى (۱۳۸۶)، كتاب *زن در تاريخ‌نگارى عصر صفوى* اثر عباسقى غفارى فرد (۱۳۸۸)، مقاله «بررسى جاىگاه اجتماعى زنان و کودکان در دوره شاه‌طهماسب صفوى براساس تطبيق نگاه‌هاى نسخ شاهنامه طهماسبى و هفت‌اورنگ جامى» نوشته مهناز شايسته‌فر و همكاران (۱۳۹۳)، مقاله «سبك زندگى زن ايرانى از نگاه سفرنامه‌نويسان غيرايرانى عصر صفوى» اثر حسين قاضى‌خانى و محمدرضا بارانى (۱۳۹۳)، مقاله «بازتاب زندگى اجتماعى زنان عصر صفوى در سفينه فطرت» نوشته زهت احمدى (۱۳۹۴)، مقاله «بررسى نقش فرهنگى زنان در عصر صفويه» اثر اصغر منتظرالقائم و زينب شعبانى (۱۳۹۸) تقريباً همگى به اين نتيجه رسيده‌اند كه عوامل مختلف سياسى، اجتماعى، فرهنگى و مذهبى بر جاىگاه و نقش‌هاى زنان عصر صفويه تاثيرگذار بوده‌اند و زنان دربارى و اشراف، محدوديت‌هاى بيشترى از زنان ساير طبقات اجتماعى داشته‌اند.

مرور سيستماتيک پيشينه تحقيق نشان مى‌دهد عموم تحقيقات صورت‌گرفته با موضوع تحقيق حاضر، قابل‌تقسيم به دو گروه عمده است كه نمودار ۱ گويای اين سنخ‌بندى عام و همچنين مبتنى بر جانمايى تحقيق حاضر است. شايدان ذكر است كه مرور سيستماتيک صورت‌گرفته براساس معيارهاى عامى مانند ايستايى، پويابى، تطبيقى و همچنين بنا بر معيارهاى همچون تحليل و توصيف صورت گرفته است و ضرورت انجام‌دادن اين مقاله را مشخص مى‌كند.



نمودار ۱. سنخ‌بندی مطالعات پیشینه

همان‌طور که در روایت بصری نمودار ۱ قابل مشاهده است، مرور سیستماتیک مطالعات پیشینه گویای آن است که بخشی از مطالعات در این زمینه صرفاً بر جنبه‌های توصیفی، آن هم از منظری ایستا صورت گرفته است. بخش دیگری از مطالعات، صرفاً به مطالعه جنبه‌های مقایسه‌ای از منظری نسبتاً تحلیلی مبادرت ورزیده است. تحقیق حاضر در حدود مقدمات، جنبه‌ها و ویژگی‌هایی از عصر صفویه را به‌مثابه ظرفیت‌ها و پتانسیل‌هایی برای گذار از وضعیتی پیشینی به وضعیتی پسینی، براساس نظریه‌ای انضمامی و مشخص، مورد مذاقه تحلیلی قرار می‌دهد. خطوط مقطع به معنای هم‌پوشانی نسبی تحقیق حاضر با بخش مربوطه در مطالعات پیشینه از حیث تحلیلی بودن است.

چارچوب نظری

یکی از حوزه‌های تأثیرگذار بر مکتب آنال کارکردگرایی منتسب به امیل دورکیم است که صورت‌بندی تکوین‌یافته آن کارکردگرایی ساختاری جامعه‌شناس معاصر، تالکوت پارسونز است.

کارکردگرایی ساختاری عنوانی است که پارسونز به کار خود می‌دهد؛ زیرا «تأکید پارسونز همواره بر ثبات و نظم است و در حقیقت نظریه اجتماعی کوششی است برای پاسخ به این سؤال که نظم اجتماعی چگونه امکان‌پذیر است» (همیلتون، ۱۳۷۹: ۵۳-۵۴).

از این منظر می‌توان در پاسخ به این سؤال که نظام اجتماعی عصر صفویه چگونه امکان‌تداوم و بقا یافت، مفروضی مانند نقش اجزای آن سیستم از جمله زنان را جدی در نظر گرفت، حتی اگر نقش‌های زنان عموماً انفعالی بوده باشد. دقیقاً از ناحیه همین سکون و نگهداشت الگوها و حفظ یکپارچگی توسط آنان در دو نظام فرهنگی و اجتماعی است که امکان چنین تداومی فراهم شده است؛ زیرا «پارسونز از طریق بسط اندیشه کنش به مفهوم نظام اجتماعی، نظام اجتماعی را حول هنجارها و ارزش‌هایی می‌بیند که بخشی از محیط کنشگران را تشکیل می‌دهد» (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۶).

مبنا قراردادن بخش مهم و اساسی نظریه پارسونز در مقاله حاضر برای یک بررسی تاریخی ناشی از آن است که «اوج شکوفایی فکری پارسونز مربوط به طراحی چارچوب موسوم به AGIL یا پارادایم چهارکارکردی^۱ است که برمبنای متغیرهای الگویی کنش^۲ قرار دارند» (همیلتون، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۴). براین اساس او چهار سطح سیستمی اعم از اجتماعی، فرهنگی، شخصیتی و رفتاری را مشخص کرده است. وی در این نظریه، نظام کنش را متشکل از چهار جزء از جمله نظام فرهنگی، نظام اجتماعی، نظام اعتقادی و نظام زیستی می‌داند. او برای این خرده‌سیستم‌ها الگویی با عنوان AGIL معرفی می‌کند که برای حفظ و بقای یک سیستم اجتماعی لازم‌اند و به کارکردهای هر سیستم در جهت بقای جامعه اشاره دارند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۷).

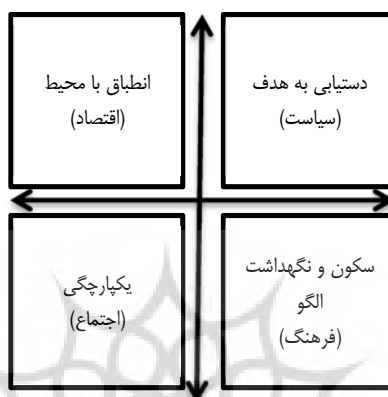
بعد دیگری از نظریه او که در مقاله حاضر به‌عنوان ابزاری تحلیلی برای بررسی نقش و جایگاه زنان در تحقق تکالیف کارکردی ساختار کنش اجتماعی عصر صفوی مورد استفاده قرار گرفته، ناظر بر این موضوع است که هر «نظامی در هر سطحی برای اینکه بقا پیدا کند باید چهار نیاز یا پیش‌نیاز را برآورده کند. پارسونز آن‌ها را پیش‌شرط‌های کارکردی می‌نامد. این پیش‌شرط‌ها عبارت‌اند از:

الف) انطباق‌پذیری^۳؛ هر نظامی باید با محیط خود انطباق پیدا کند؛

ب) دستیابی به هدف^۴؛ هر نظامی باید وسایلی برای بسیج منابع خود داشته باشد تا بتواند به هدف‌های خود دست یابد و رضایت حاصل کند؛

1. AGIL Framework or Four-Function Paradigm
2. pattern variable of action
3. adaptation
4. goal attainment

پ) یکپارچگی^۱: هر نظامی باید هماهنگی درونی اجزای خود را حفظ کند و شیوه‌های برخورد با انحراف را به‌وجود آورد. به عبارت دیگر باید خود را منسجم نگه دارد؛
ت) سکون و نگهداشت الگو (حفظ انگاره‌ها)^۲: هر نظامی باید تا حد ممکن خود را در حالت تعادل نگه دارد» (کرایب، ۱۳۷۸: ۵۹).



نمودار ۲. چهار پیش‌نیاز یا پیش‌شرط‌های کارکردی نظام اجتماعی از دید پارسونز

پارسونز برای تحلیل کنش، شیوه‌های متفاوتی را طراحی می‌کند و آن را متغیرهای الگویی می‌نامد. متغیرهای الگویی دو جنبهٔ مختلف از کار پارسونز را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند: نظریهٔ کنش و نظریهٔ نظام‌ها. هم‌کنش‌های فردی و هم‌سازمان‌بندی نظام را می‌توان نوعی انتخاب از میان بدیل‌های مختلف تلقی کرد. همهٔ کنش‌ها متضمن این انتخاب‌اند و چهار جفت بدیل اصلی در این زمینه وجود دارد:

۱. خاص‌گرایی/عام‌گرایی: می‌توان یک شیء را چیزی خاص و منحصر به فرد (مثلاً فرزندان) یا واحدی از یک طبقهٔ عمومی (مثلاً مشاغل تخصصی) به‌شمار آورد؛
 ۲. عاطفی/بی‌طرفی عاطفی: در یک رابطهٔ اجتماعی یا با تمامی احساسات (رابطه با فرزندان) یا بی‌طرفانه می‌توان وارد شد (مثلاً کسبه)؛
 ۳. کیفیت/عملکرد: می‌توان برای یک شیء به‌خاطر خودش ارزش قائل شد (فرزندان) یا به‌خاطر کاری که می‌توان با آن انجام داد (مهارت‌ها)؛
 ۴. جامعیت/ویژگی (آمیختگی/تمایز): می‌توان در رابطهٔ کامل با همهٔ جنبه‌های یک موضوع قرار گرفت (فرزندان) یا فقط به یک فعالیت در این رابطه پرداخت (دامداری، تجارت و...)
- (بیلینگتون، ۱۳۸۰: ۶۱).

1. integration

2. latent pattern maintenance

متغیرهای الگویی، انواع جهت‌گیری‌ها به کنش، نقش‌ها یا روابط اجتماعی‌اند که چند گزینه دویخشی را برای معنادادن به یک وضعیت در اختیار می‌گذارند (آتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۹۷). در ضمن موارد فوق، آنچه در تحقیق حاضر به‌عنوان مبنایی نظری در تحلیل وضعیت زنان در عصر صفوی مورد استفاده قرار گرفته مربوط به سلسله‌مراتب نظام‌ها است که پارسونز آن را سایبرنتیک^۱ می‌نامد. به عبارتی سایبرنتیک بدین معنا است که هر نظامی به‌وسیله خرده‌نظامی کنترل می‌شود که از نظر اطلاعات در بالاترین سطح و از نظر انرژی در پایین‌ترین سطح است؛ بنابراین می‌توان در خرده‌نظام‌ها نوعی سلسله‌مراتب ایجاد کرد که پایین‌ترین آن‌ها بیشترین انرژی، اما کمترین اطلاعات را دارد. بدین ترتیب خرده‌نظام‌های پایین‌تر، انرژی را به بالا می‌فرستند و خرده‌نظام‌های کنترل‌کننده بالاتر، اطلاعات را از بالا به پایین می‌فرستند (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۳). بدین ترتیب نظام کنش مانند هر سیستم فعالی محل گردش بی‌وقفه انرژی و اطلاعات است. بر مبنای الگوی سایبرنتیک، تأکید اولیه و اساسی پارسونز بر فرهنگ است. فرهنگ، اهداف غایی هر سیستم را معین می‌کند. فرهنگ به‌منزله یک دستگاه کنترل، جامعه و سایر نظام‌ها را هدایت می‌کند. فرهنگ ورودی‌ها و اطلاعات نمادین را از طریق خانواده، مذهب، مدرسه و... وارد جامعه می‌کند و به این ترتیب در جهت هدایت کل سیستم اجتماعی عمل می‌کند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۷).

از آنجا که پارسونز عبور یا انتقال جامعه سنتی به مدرن را در گذار از سویه‌های اول قطبیت‌های الگویی به سویه‌های دوم می‌داند، در ادامه با توجه به نمونه‌های متناقض و پارادوکسیکال از وضعیت زنان از حیث اکتسابی-انتسابی بودن، عام‌گرا-خاص‌گرا بودن، کیفیت-عملکرد بودن و آمیختگی-تمایز، جامعه زنان عصر صفوی، جامعه‌ای شبه‌انتقالی معرفی خواهد شد که به‌سبب گشایش‌ها و تحولات عمیق در عصر صفویه، در حال گذار به سویه‌های دوم قطبیت بوده است. گو اینکه مشاهدات ادوار بعدی تا قاجار، به‌عنوان ادوار بعد از صفویه، مبنی بر حضور و فعالیت بیشتر زنان می‌تواند بر این نکته صحه بگذارد.

چهار سیستم کارکردی (سیستم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی)

در ارتباط با ویژگی‌های ساختار کنش اجتماعی در عصر صفوی براساس چهار نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌توان گفت سلسله صفویه خود در سطح ساختارهای مذکور^۲

1. cybernetic

۲. رسمیت‌یافتن تشیع، الگوی دیپلماسی، الگوی تعامل دیانت و سیاست، الگوی تولید و تحول علم دینی، ساختار اداری و دیوانی، نظام اقتصاد دینی (وقف)، پیشرفت بازرگانی و کشاورزی و صنعت، نظام فرهنگ دینی (مهدویت، عاشورا)، هنر تمدنی و ترقی و تعالی هنر و معماری و الگوی تبلیغات مذهبی، منابع تأسیسی رسمی (مساجد، مدارس، بقاع متبرکه امامزادگان) و غیررسمی (تکایا، زورخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها) و... همه از ویژگی‌های مهم حکومت صفویان است.

توانست از طرق امنیت، آرامش، ثبات، رفاه (رونق اقتصادی)، هویت ملی و سایر ویژگی‌های لازم را برای گذار نسبی و اولیه از وضعیت سنتی پیش از خود به وضعیت نسبتاً پاساستی را فراهم کند. زنان بنا بر ثمرات یادشده در ساختارهای چهارگانه بود که توانستند به ترتیبی متقابل نقشی مؤثر در عبور و انتقال از سویه اول قطبیت‌های چهارگانه به سویه‌های دوم آن ایفا کنند؛ زیرا براساس نظریه پارسونز، اگرچه کنشگران در سطح پایین اقدام به انتقال انرژی به سطوح بالاتر می‌کنند، در مقابل این سطوح ساختاری هستند که اطلاعات و مدیریت شرایط را به عهده دارند و زمینه‌های کنشگری عاملان را فراهم می‌سازند. براین‌اساس برخی از مکانیسم‌های تحقق امنیت، آرامش، ثبات، رفاه اولیه (رونق اقتصادی) و هویت ملی توسط ساختارهای چهارگانه صفویان به قرار زیر است:

تشیع به‌عنوان مذهب رسمی حکومت صفوی بیش از سایر مذاهب و طریقت‌های اسلامی که در ایران دوران اسلامی رایج و شناخته شده بود دارای ظرفیت زیادی در هویت‌سازی به جهات مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و در مجموع هویت ملی بوده است (آرماجانی^۱، ۱۹۷۲: ۹۱). راجر سیوری رسمیت مذهب شیعه را اساسی‌ترین عامل هویت‌یابی در جامعه ایرانی و عامل تمایز و تشخیص بخش ایرانیان دانسته است^۲ (سیوری، ۱۳۷۸: ۲۸-۲۹). چه‌بسا به این سبب که خصلت اجتهادی در فقه شیعی، امکان تطبیق آموزه‌های دینی با شرایط رو به تحول وقت را فراهم ساخته است.

دولت صفوی در طول حیات تاریخی خود با ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند (تغییر نظام سیاسی-اداری، تغییر در عاملان خدمت سیاسی-اداری، نظامی و ایدئولوژیک)، فتوح نظامی، گسترش و تثبیت قلمرو در مرزهای همجوار با حکومت‌های رقیب همسایه و به‌ویژه برقراری امنیت سیاسی و اقتصادی در میان مردم ایران، راه را برای تحقق بسیاری از آمال و آرزوها فراهم آورد. تثبیت سرحدات سرزمینی ایران به‌وسیله تدبیر و دیپلماسی^۳ مؤثر با عثمانیان و

1. armajany

^۲ تشکیل دولت صفوی نه تنها در مقایسه با حکومت‌های پیش از آن، نقطه شروعی برای موجودیت یک جامعه، فرهنگ و هویت جدید تلقی شد، بلکه حکومتی قدرتمند با دگرگونی‌های چشمگیر سیاسی و اجتماعی در ایران را با ضمانت‌های ساختاری و نهادی در مقابل مردم و حتی جامعه جهانی ایجاد کرد.

^۳ مؤلفه‌های ساختار سیاست خارجی صفویان، ابزارهای سیاست خارجی با عنوان ابزارهای نظامی، اقتصادی و دیپلماسی بود که دولت صفویه از آن‌ها بهره گرفت. مهم‌ترین ابزار سیاست خارجی صفویان، دیپلماسی بود. صفویان به این ابزار بیش از ابزارهای دیگر اهمیت می‌دادند و حتی در روند بهره‌گیری از دیگر ابزارها، از آن نیز سود می‌جستند؛ زیرا مبانی سیاست خارجی صفویان در بعد منطقه‌ای، توسعه مناسبات براساس عوامل جنگ و صلح، اتحاد و تعامل با همسایگان به‌منظور حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، حفظ مرزهای سنتی و تاریخی و جلوگیری از تجاوز و توسعه‌طلبی همسایگان بود. همچنین مبانی سیاست خارجی صفویان در بعد فرمانطقه‌ای (جهانی) در جست‌وجوی متحدانی بین‌المللی برای کسب قدرت بیشتر در منطقه به‌ویژه علیه امپراتوری عثمانی، گسترش تجارت به‌منظور کسب ثروت و رفاه اقتصادی کشور و حفظ روابط دیپلماتیک

همچنین اروپاییان به گسترش امنیت عمومی انجامید و به قطع دست ازبکان و عثمانیان از مرزهای ایران منجر شد.

صفویان با استفاده از عقد قراردادهای سیاسی با دولت عثمانی مانند آماسیه (۹۶۲ هـ ق / ۱۵۵۵ م)، استانبول اول (۹۹۹ هـ ق / ۱۵۹۱ م) و دوم (۱۰۲۲ هـ ق / ۱۶۱۳ م) و زهاب (۱۰۴۹ هـ ق / ۱۶۳۹ م) توانستند از این رهگذر نه تنها استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ و مرزهای سیاسی و جغرافیایی خود را تثبیت کنند، بلکه امنیت کشور را نیز تأمین و از تهاجمات ویرانگر و بروز خسارت‌های فراوان جلوگیری کنند (بیات، ۱۳۳۸: ۱۶۱؛ روملو، ۱۳۴۹، ج ۳: ۱۳۷۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۵۱ و ۵۵۶؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۸۶؛ شاه‌طهماسب، ۱۳۴۳ ق: ۴۱؛ مورگان، ۱۳۷۳: ۹۴-۹۵؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۵۰). گو اینکه برای مثال در طول سلطنت شاه سلیمان براساس معاهده ذهاب، صلح و امنیت و ثبات در کلیه مرزهای ایران و عثمانی وجود داشت (ریاحی، ۱۳۶۸: ۴۵). پیش از آن شاه‌عباس اول ضمن مهار جنبش‌های داخلی، ابتدا با عثمانیان از در صلح برآمد و مرزهای شرقی کشور را به این ترتیب تثبیت کرد. سپس اقدام به تاراندن ازبکان از خراسان کرد و در ادامه، عثمانیان را نیز از مناطق اشغال شده یعنی همدان و آذربایجان عقب راند (ترکمان و واله، ۱۳۱۷: ۲۳۱). در مجموع اقتدار و دیپلماسی مطلوب صفویان سبب شد ثبات و صلح، قریب به یک سده میان دو کشور ایران و عثمانی برقرار باشد.

مهم‌ترین نقش کارآمد و تاریخی مذهب در دوران صفویه را باید در بستر فرهنگی مطالعه کرد. رهبران اصلی این جنبش فرهنگی در ورای پیروزی‌های سیاسی و حمایت‌های شکلی و سطحی سلاطین صفوی از مذهب، اندیشمندان و عالمان مذهبی بودند که با دعوت سلاطین صفوی از سرزمین‌های عرب‌زبان مانند عراق، بحرین و جبل عامل (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۲۱؛ Hourani, 1986: 137; Arjomand, 1984: 126-127) به ایران آمده بودند. علمای جبل‌عاملی علاوه بر مناصبی مانند صدرالاسلامی و شیخ‌الاسلامی، به منصب پیش‌نماز دربار صفوی و مساجد جامع شهرها دست یافتند. آنان و اخلاف ایرانی‌شان همچنین به‌عنوان وکیل حلالیات، قاضیان، مفتیان، صدراعظم / وزیران، مدرسان، امامان جمعه و حتی متولی امور اوقاف فعالیت می‌کردند^۱ (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۹۳).

به‌ویژه از سلطنت شاه‌طهماسب صفوی، ورود فقها به دربار صفوی فزونی یافت. افزون بر این محقق کرکی نظریه‌ای مبنی بر حجت شرعی علما در دربار را مطرح ساخت. از جنبه نظری،

و دوستانه با دولت‌های اروپایی بود که به‌عنوان چارچوب‌های نسبتاً پایدار در بطن روش‌های ابزار دیپلماسی خودنمایی می‌کنند (چلونگر و کشاورز، ۱۴۰۰: ۴۲۱ و ۴۳۱-۴۳۰).

۱. پیوند میان نهاد قدرت و عالمان دینی تا سقوط صفوی ادامه یافت. هرچند در این فاصله برخی از آن‌ها در مخالفت، به هم‌اوردجویی با سلطنت پرداختند (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۵۹۸؛ شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۱۱۴۵-۱۱۴۶). باین‌حال، نشانه‌هایی که بر قطع روابط میان آن‌ها گواهی دهد، به‌دست نیامده است.

کرکی بر این باور بود که در ایام غیبت امام عج (ع) «فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا که از او به مجتهد در احکام شرعیه تعبیر می‌شود در حال غیب در همه آنچه نیابت در آن دخیل است، نایب ائمه (ع) است و چه بسا اصحاب قتل و حدود را مطلقاً استثنا کرده باشند. دادخواهی نزد ایشان بردن و انقیاد به حکمشان واجب است. او حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع می‌کند در مواردی که به آن نیاز است به فروش برساند. او بر اموال غائبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان ولایت دارد و می‌تواند در اموال ممنوعان از تصرف، تصرف نماید، تا آخر آنچه برای حاکم منصوب از جانب امام اثبات می‌شود. اصل در این مسئله روایت عمر بن حنظله^۱ است که شیخ طوسی آن را در تهذیب با اسنادش نقل کرده است... مقصود از این حدیث در اینجا این است که فقیه موصوف به اوصاف معین از جانب ائمه منصوب شده است و در همه آنچه در آن نیابت دارد، نایب محسوب می‌شود. به مقتضای قول امام صادق (ع) که «من او را بر شما حاکم قرار دادم. این استثنا بر وجه کلی است» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۴۶۱-۴۶۲؛ کرکی، ۱۴۰۹: ۱۴۲-۱۴۳ به نقل از ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۴۴-۴۵؛ کدیور، ۱۳۷۶: ۱۵-۱۶).

به استناد این نظریه، حکومت در زمان غیبت امام معصوم از اختیارات فقیه جامع‌الشرایط است اما این فقیه می‌تواند از روی مصلحت قدرت سیاسی مشروع خود را به سلطان واگذار کند. بر همین اساس شاه‌طهماسب این نظریه را پذیرفت و خود را نایب فقیه جامع‌الشرایط خواند (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۲۱). پیش از آن نیز شاه اسماعیل صفوی از علمای شیعه برای مهاجرت به ایران دعوت نمود و در پی ورود علمای شیعه، مدارس شیعه و مراکز علمی-دینی در ایران تشکیل شد و حتی برخی از شاهان صفوی همچون «شاه‌عباس دوم به نسبت شاه‌عباس اول، اختیارات بیشتری برای علما در مناصب و تصمیم‌گیری درباره امور شرعی و حکومتی قائل شد» (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۲۳).

صفویان با بازتولید و احیای ساختار اداری و دیوانسالاری و تحول در کارکرد و عملکرد مناصب آن به‌عنوان مهم‌ترین مکانیسم‌های جامعه‌پذیری در نهاد تعلیم و تربیت، تلاش کردند شبکه گسترده‌ای از یک نظام اداری منسجم و قانونمند را در راستای هویت‌بخشیدن به جامعه شیعه و ایجاد تحول در رفتارهای اجتماعی به‌وجود آورند. همچنین نظام تعلیم و تربیت در سطوح مختلف آن اعم از مکتب‌خانه (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۹۳۷؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۹۱)، مساجد

۱. «أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ فَذُرِّيَّ خَيْرِيْنَا وَ نَظَرِي فِي خَالَئِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا أَرَادَ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى خَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ؛ لايح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند با شرک در یک درجه است؛ پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین وارث علوم سید المرسلین نایب الائمہ المعصومین - لزال کاسمه علیا - کند و در مقام متابعت نباشد بی‌شائبه ملعون و مردود در این آستان ملک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تادیبات بلیغه مواخذة خواهد شد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۴۱۲؛ خوانساری، ۱۳۵۶، ج ۵: ۱۷۰؛ طوسی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۱۸).

(اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۴۹۴؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۸۹؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۳؛ ۹۳۹-۹۴۰ و ج ۴: ۱۴۳۵، ۱۴۷۲، ۱۵۱۱، ۱۵۵۵ و ۱۵۸۴)، مدارس تخصصی (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴۱؛ شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۹۳۹؛ میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۲)، تألیفات متعدد در همهٔ اقسام علوم دینی-مذهبی و علوم محض و عقلی، پیشرفت معنایی و کمی در هنر و معماری و آشتی‌دادن سنت‌های قدیم فرهنگی و رسوم مذهب رسمی کشور، بیشترین نقش و اهمیت را در این رویداد فرهنگی ایفا کرد. در همهٔ آن مقاطع نیز آموزش و ترویج فرهنگ و معارف شیعه اصلی‌ترین هدف را تشکیل می‌دادند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۷؛ شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴: ۱۵۹۴).

گروه دیگری که قدرت شاهان صفوی به آنان مشروط بود، قزلباش‌ها بودند. آن‌ها منشأ اولیهٔ حکومت صفویان بودند و دولت صفویه بر پایهٔ مریدان این قشر که قزلباشان نامیده می‌شدند استوار بود و بخش عمدهٔ نیروی‌های نظامی صفویان توسط قزلباشان شکل گرفته بود (Roemer, 1986: 213). مشروط‌شدن قدرت شاه به این طبقات و اقشار تا حدی جدی شد که به عرصهٔ رقابت آنان برای نفوذ به ساختار حاکمیت بدل شد. «سلطان محمد خدابنده خزانهٔ فراهم‌شده و انباشته‌شده توسط شاه‌طهماسب را جهت تقویت پایه‌های سلطنت خود به بزرگان دولت، امیران قزلباش، سادات و علما بخشید» (باستانی پاریزی، ۱۳۴۸: ۶۸). این نشان از نفوذ و پایگاه جریان‌های مختلف از جمله قزلباش‌ها و علما در ساختار سیاسی کشور دارد. نفوذ و اقتدار امرای قزلباش به حدی بود که تنها با روی کار آمدن شاه‌عباس اول در سال ۹۹۶ ه‍.ق/۱۵۷۱ م بود که تهدید آن‌ها در مسیر ساقط کردن سلسلهٔ صفوی مهار شد. علاوه بر طبقهٔ روحانیون و قزلباشان و تجار، شاه‌عباس اول سلطنت را به‌طور غیررسمی مشروط به طبقهٔ دیگری نیز کرد و آن مربوط به «تشکیل نیروهای نظامی گرجیان به‌عنوان طبقه‌ای جدید در عرض طبقات قدیمی قزلباش است» (ترکمان و واله، ۱۳۱۷، ج ۱: ۲۴۱).

علاوه بر سه سیستم کارکردی یادشده، گشودگی مناسبات تجاری داخلی و خارجی ناشی از فهم اقتصادی صفویان بود و به رونق و حدی از رفاه نسبی و پیشرفت‌های پراکنده انجامید. صفویان با اقداماتی مانند رشد تجارت و اقتصاد خرده‌کالایی شهری (فوران، ۱۳۷۷: ۴۶)، رشد و توسعهٔ کشاورزی (تجارت انحصاری ابریشم توسط بازرگانان ارامنه و گرجی)، صنایع و حرف، رشد و گسترش شهرها و معماری شهری، به‌وجود آمدن شبکهٔ حمل‌ونقل گسترده در داخل (تأمین امنیت راه‌ها، پل‌ها و گسترش آب‌انبارها و کاروانسراها)، سختگیری و مبارزه با راهزنان و دزدان و حفظ راه‌ها (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۱۲۴۸-۱۲۴۹؛ سیوری، ۱۳۷۸: ۱۸۷-۱۹۰؛ اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۱۶۰ و ۱۶۶؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۳-۱۵؛ روملو، ۱۳۴۹، ج ۳: ۱۲۱۸)، معاف‌داشتن مردم از پرداخت مالیات، رشد بازارهای داخلی و ارتباط آن با بازارهای خارجی و روابط سیاسی و اقتصادی صفویان با اروپاییان (معاهدات و قراردادهای تجاری با اروپاییان به‌ویژه با کمپانی‌های

تجاری اروپایی) توانستند موجبات رونق و شکوفایی اقتصادی کشور را فراهم کنند و به مناسبات اقتصادی جهانی بپیوندند.^۱

موارد یادشده گویای ساختار چهارگانه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نسبتاً مطلوب در عصر صفویه است که زمینه‌های کنشگری سایر کنشگران از جمله زنان را تسهیل کرده و بهبود بخشیده است و امکان ایفای نقش‌های متفاوت، از جمله ایفای نقش‌های کارکردی سویه‌های دوم متغیرهای الگویی را برای آنان فراهم ساخته است. در ادامه به برهم‌کنش نقش کنشگران زن با این ساختارها در عصر صفویه پرداخته می‌شود و ایفای این نقش‌های متفاوت و دگرساز تابعی از وضعیت مطلوب ساختارهای فوق‌الذکر و بالعکس، معرفی می‌شود.

یافته‌ها

ضروری است یافته‌های تحقیق حاضر بنا بر متغیرهای الگویی مورد نظر پارسونز ارائه شود تا نشان داده شود که شواهد و مصادیقی از نقش‌های زنان در هردو سوی متغیرهای الگویی، چگونه تصویری انتقالی از جامعه عصر صفوی را به‌عنوان یک مفروض پیش‌روی پژوهشگران می‌نهد.

اكتسابی / انتسابی

پیش از ورود به متغیر الگویی اکتسابی/انتسابی شایان ذکر است که در نظریه پارسونز، نقش انتسابی ناظر بر نقش‌هایی است که چهار نظام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آن‌ها را نقش‌هایی بالذات و بالفطره برای افراد تلقی می‌کردند و نقش‌های اکتسابی ناظر بر نقش‌هایی است که چهار نظام یادشده آن‌ها را محصول یادگیری توسط افراد می‌پنداشتند. بر همین اساس در عصر صفویه از زنان انتظار نقش‌های انتسابی می‌رفت؛ به ترتیبی که این نقش‌های انتسابی بتوانند به شیوه خاصی به استمرار نظام اجتماعی کنش کمک کنند و برای نظام، تولید اطلاعات و انرژی کنند. نحوه تولید اطلاعات و انرژی توسط گروه زنان و در جایگاه نقش‌های انتسابی به این ترتیب بود که در سطح نظام زیستی و خرده‌نظام اقتصادی، به کارکردی چون تولیدمثل به‌مثابه نقشی انتسابی پردازند و از این طریق زنان سایر طبقات اجتماعی نیاز این نظام برای تأمین

۱. توجه به مسئله تجارت خارجی کشور که بنیان‌هایش از دوره شاه اسماعیل اول و شاه‌طهماسب نهاد شده بود، در دوره شاه‌عباس اول به اوج خود رسید و با اعمال سیاست‌های مطلوب شاه‌عباس اول در زمینه تجارت خارجی، دولت صفوی وارد عرصه اقتصاد جهانی شد که این امر شکوفایی اقتصادی ایران را به همراه داشت (فوران، ۱۳۷۷: ۴۶). این مسئله در دوره جانشینان شاه‌عباس اول نیز ادامه پیدا کرد و در این راستا روابط تجاری و بازرگانی گسترده‌ای نه تنها با همسایگان، بلکه با اغلب کشورهای اروپایی برقرار شد و از این رهگذر منافع اقتصادی فراوانی نصیب ایران شد. در واقع دوره حضور سرمایه‌های خارجی در قالب کمپانی‌های هند شرقی هلند، انگلستان و فرانسه و بازرگانان خارجی در بازارهای داخلی ایران بود (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۳۹۵-۱۴۴۴؛ فوران، ۱۳۷۷: ۱۴۸-۱۵۰؛ Steensgaard, 1974: 68).

نیروی انسانی در اقتصاد دهقانی یا شبه‌فتودالی را تأمین سازند؛ زنان درباری به استمرار سلطنت در خاندان صفوی بنا بر ولیعهدی و به این ترتیب به انطباق کل سیستم با محیط کمک کنند؛ برای مثال، یکی از شاهد مثال‌ها در این زمینه به‌کاربردن تعبیر «عورت» برای خطاب کردن زن است که نمونه آن حتی در کتاب *سفینه فطرت* معزالدین که نگاه زیستی-جنسیتی کمتری به زنان دارد، خود به‌خوبی گویای تقلیل جایگاه زن به نقش‌های انتسابی و خاصه جنسی بوده است (فطرت، نسخه خطی، ۲۸۹).

در خصوص زنان حرمسرا و طبقه اشراف نیز جایگاه آنان موکول به زیبایی و باروری آنان بود. زنان پیر برای خدمت در حرمسرا و زنان جوان برای هم‌بستری با شاه و فرزندآوری تعیین می‌شدند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۳۸۶؛ اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶۰). تقلیل جایگاه نقشی زنان به نوع انتسابی و از جمله خصیصه فرزندآوری در این عصر به حدی بوده است که «زنان از این رو به انواع شیوه‌های خرافی برای بچه‌دار شدن-بالاخص فرزند پسر- متوسل می‌شدند» (کرویس، ۱۳۸۰: ۳۰۱).

زنان همچنین در سطح نظام فرهنگی و خرده‌نظام اعتقادی، از طریق نهادینه کردن هنجارها و ارزش‌های نظام اجتماعی کنش در فرزندان که به‌مثابه نقشی انتسابی به زنان محول شده بود، به سکون و نگهداشت الگوها برای کل سیستم یاری می‌رسانند، اما در عین حال رویکردهای اعتراضی آنان نیز در برخی موارد نیز مشاهده می‌شود. گو اینکه برای مثال، زنی برای استیفای حقوق خود به تظلم‌خواهی نزد قاضی می‌رود و چون نومید می‌شود نزد مفتی می‌رود و چون نتیجه نمی‌گیرد نزد محتسب می‌رود و آخر الامر دست به افشای عملکرد آنان نزد پادشاه می‌زند (فطرت، نسخه خطی، ۲۶۷).

در سطح نظام اجتماعی و خرده‌نظام عرف اجتماعی نیز زنان به کارکردی نظیر تبعیت از قواعد مردسالارانه غالب به‌مثابه خصلت ذاتی و انتسابی تبعیت و اطاعت در وجود زنان پرداخته‌اند و از این طریق یکپارچگی کل سیستم را حفظ کرده‌اند. عدم تقابل آنان با مردان به‌عنوان گروه قطب دیگر، نشان همین امر است. هرچند در این عصر هیچ‌گونه جنبشی که ماهیت زنانه داشته باشد مشاهده نمی‌شود، مثال‌های فراوانی از شکستن هنجارهای موجود توسط آنان از جمله اقدام برخی از زنان به روسپیگری وجود دارد که کاملاً مغایر با ماهیت مذهبی حکومت وقت بوده است و مغایرت جدی با عرف اجتماعی داشته است.

در سطح نظام شخصیتی، خرده‌نظام سیاسی، زنان را بنا بر خصلت‌های انتسابی آنان در مسیر اهداف خود از جمله تقویت پایگاه اجتماعی خود بسیج می‌کرد. صورت‌بندی آن این‌گونه بود که زنان را به‌سبب خصائل ذاتی انگاشته‌شده‌ای مانند ناتوانی فیزیولوژیک نسبت به مردان و غلبه احساسی و عاطفی و... در ساختار نظام سیاسی صاحب نفوذ و قدرت نمی‌کرد. از سوی دیگر

شواهدی چند از نفوذ برخی از زنان درباری در تصمیمات حکومتی و همچنین اقدامات مبتنی بر منافع عمومی همچون موقوفات، توسط آنان وجود دارد که از جمله می‌توان به خواهر تنی سلیمان میرزا ملقب به پری‌خان خانم اشاره کرد که به‌رغم مقاومت ساختار فرهنگی و سیاسی وقت با حضور زنان در عرصه سیاست «در آغاز ورود شاه اسماعیل دوم به قزوین و جلوس بر تخت سلطنت (۹۸۴ هـ.ق/ ۱۵۷۶ م) پری‌خان خانم که بنیان‌گذار سلطنت وی بود، همچنان در امور سلطنتی مداخله می‌کرد و امیران قزلباش در بسیاری از امور دستورهای او را به‌کار می‌بستند. شاه اسماعیل نیز با او به سردی برخورد می‌کرد و به بهانه اینکه مداخله زنان در کارهای دولتی شایسته نیست، امیران قزلباش را از قبول اوامر و دستورهای وی بازداشت و او را از دخالت در امور منع کرد؛ آن‌چنان که ملاقات سرداران و رجال کشور را با او ممنوع کرد و قسمتی مهم از دارائی‌اش را هم مصادره کرد (ترکمان و واله، ۱۳۱۷، ج ۱: ۲۰۱؛ محلاتی، ۱۳۷۰، ج ۴: ۷۳).

در مجموع در همه سطوح یادشده، از زنان انتظار می‌رفت که به اموری که با خصائل ذاتی و انتسابی آنان مربوط و سازگار است بپردازند. در عین حال و در نقطه مقابل، شواهد و داده‌هایی مبنی بر فراهم‌شدن شرایطی برای بروز خصائل اکتسابی در زنان این عصر نیز وجود دارد که از آن جمله می‌توان به این نگاهشده شاردن استناد کرد که گاهی وزرا از قدرت غیررسمی حرمسرا که اعضای آن را مادر شاه، خواجه‌سرایان و سوغلی‌ها تشکیل می‌دادند و تصمیماتی که در آن، درباره مسائل مهم مملکتی اتخاذ می‌شد اظهار نگرانی می‌کردند؛ زیرا تصمیمات آن‌ها از مذاکرات و تصمیمات وزیران اعتبار بیشتری داشت و مخالفت با آن می‌توانست جان وزیران را به خطر اندازد (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۱۱۵۹). به عبارتی زنان ضعف ساختار قدرت مردسالارانه را به فرصتی برای عبور از وضعیت انتسابی به نقش‌های اکتسابی‌ای همچون بازیگری در عرصه مناسبات قدرت بدل می‌کردند. آنان از فرصت‌های محدودی مانند ضعف برخی شاهان، امکاناتی برای بازیگری، خارج از حیطه‌هایی که عموماً به آنان انتساب داده می‌شد، فراهم می‌ساختند.

فراتر از این نمونه‌های درباری که مربوط به زنان اشراف و حرمسرا بود، برخی نمونه‌ها و داده‌های تاریخی به‌طور جدی‌تری در عرصه عمومی طبقات اجتماعی زنان توده جامعه نشان می‌دهد به‌رغم گرفتاری زنان عصر صفوی در نقش‌های انتسابی، اتخاذ نقش‌های کاملاً اکتسابی و کاملاً مغایر با جنبه‌های فیزیولوژیک و جنسیتی آنان نیز مشاهده می‌شود. شاهد مثال آن حضور زنان در جنگ‌های پرشمار عصر صفوی است. به عبارتی برخلاف نقش‌های انتسابی محول به زنان و علی‌رغم فضای عمومی برای تقلیل نقش‌های آنان به نقش‌های انتسابی، آنان تلاش کردند که از حدود این نقش‌ها فراتر روند و حتی در نبردهای خونین که علی‌القاعده و بنا بر تلقی تقلیل‌آمیز مذکور مغایر با وضعیت فیزیکی و بیولوژیک و انتسابی آنان است حضور یابند؛ زیرا بنا بر تلقی موجود، جنگ با خصائل انتسابی و فیزیولوژیک زنان ناسازگار بوده است؛ برای مثال،

کاترینونزو ضمن توصیف جنگ چالدران می‌نویسد: «بانوان ایرانی همراه شوهرانشان مسلح به جنگ می‌روند و شریک سرنوشت ایشان می‌شوند و مانند مردان می‌جنگند» (به نقل از سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۲۵۸). در جنگ چالدران که در تاریخ ۹۲۰ هـ/۱۵۱۴ م درگرفت، بسیاری از زنان قزلباش نیز در لباس مردان به میدان جنگ رفتند. گروهی از آنان کشته و بسیاری اسیر شدند. از جمله زنان حرم شاه اسماعیل اول که اسیر سردار ترک، مسیح پاشازاده، شده بود بهروزه‌خانم و تاجلی‌خانم یا (تاجلو بیگم) بودند (فلسفی، ۱۳۴۲: ۹۶-۹۷).

شایان ذکر است که در نظریه پارسونز، رویکرد سیستماتیک، مبتنی بر سایبرنتیک است و بر همین اساس داده‌های مربوط به بخش‌های مختلف یک سیستم می‌تواند در مقام انرژی یا در مقام اطلاعات، در کل سیستم مؤثر واقع شود؛ برای نمونه به‌رغم اینکه عموماً جنگ‌آوری زنان «عشایر» در این مقطع مشاهده می‌شود، این امر به لحاظ سیستماتیک می‌تواند سایبرنتیک انتقال انرژی و اطلاعات را در کل سیستم ایجاد کند. گو اینکه جنگ چالدران جنگی بود که یک سوی آن قدرت مرکزی ایران بود و همه سپاهیان اعم از زن و مرد، نمایندگان قدرت مرکزی در ایران و نه صرفاً نماینده قدرت قومی و عشیره‌ای بودند.

در نمونه‌ای دیگر، محدودیت‌های نقل‌شده در روابط اجتماعی زنان، خود می‌تواند ناشی از تقلیل نقش‌های زنان به جنبه انتسابی، زیستی، فیزیولوژیک و جنسی آنان باشد. در سفرنامه‌ها نوعی سیاه‌نمایی دیده می‌شود و زنان غالباً کاملاً منفعل و به دور از هر نوع تربیت و آموزش قلمداد می‌شوند که صاحب هیچ هنری نیستند، جز آنکه در خدمت مردان باشند و برایشان فرزند بیاورند^۱ (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۲۹؛ شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴: ۱۳۲۳). سفرنامه‌نویسان خارجی دسترسی خود به زنان برای فهم نوع زندگی آنان را تقریباً صفر دانسته‌اند (احمدی، ۱۳۹۴: ۷)، اما مغایر با سفرنامه‌های خارجی که با نقدی جدی در حوزه شرق‌شناختی مواجه هستند، در برخی متون به‌جامانده از نویسندگان ایرانی، توصیفات از زندگی زنان ارائه شده است که گویای حضور اجتماعی زنان است؛ تا حدی که می‌توان آن را دلالتی بر فعال بودن زنان تا حد برهم‌کنش‌های متراکم در عرصه اجتماعی دانست. در این میان می‌توان به کتاب *سقیه فطرت* نوشته معزالدین اشاره کرد که ضمن ارائه تصویری از زنان با محدودیت‌های اندک و بنا بر حضور در بازار، تأمین و خرید مایحتاج به‌شخصه، به حمام رفتن، جواهر گرو گذاشتن و حتی سفر کردن به‌تنهایی و امثال آن مشتمل بر دامنه فعالیت‌هایی فراتر از موارد یادشده برای زنان عصر صفوی است (فطرت، نسخه خطی: ۳۰۶؛ فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۲).

۱. ناگفته نماند که بیشتر این‌گونه اظهارات مربوط به زنان درباری و طبقات بالای جامعه بوده است و خود سیاحان نیز جسته‌وگریخته گاهی از توانایی‌ها و اختیارات زنان طبقات متوسط و پایین صحبت کرده‌اند، اما متأسفانه آنچه در اذهان بیشتر غلبه کرده است، همین اظهارات منفی و تک‌بعدی درمورد زنان است که اصولاً به کل جامعه تعمیم داده می‌شود.

در وضعیتی متناقض و پارادوکسیکال، جنبه‌های واقعی مستندات تاریخی از متون مشخصاً تاریخی نشان می‌دهد این محدودیت‌ها وجود داشته است؛ تا حدی که در مقام امری تحلیلی می‌توان آن را ناشی از تلاش ساختار موجود برای تقلیل نقش‌های زنان به ویژگی‌های انتسابی آن‌ها و به‌ویژه جنبه‌های زیستی و جنسی آنان دانست. شاه سلطان حسین فرمانی صادر کرد که ابوطالب فندرسکی آن را چنین نقل می‌کند: «نسون فارغ از رخصت ازواج و صاحب‌اختیار دیگر شرعی خویش بیرون نشوند و غیره در محلات و اسواق بی‌سبب لازم شرعی و ضروری عرفی، اصلاً تردد نمایند و جز بر محارم خود برقع از چهره نگشایند و از سیر باغات و بساتین و معارک معالِب بپرهیزند» (فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۲). همچنین می‌توان نگاه محدودیت‌زای شاه‌طهماسب به زنان را نیز برآیند جایگاه انتسابی آنان دانست؛ زیرا شاه‌طهماسب نیز پس از توبه به سبب خوابی که سید محمد پیشنماز دیده بود در سال ۹۳۹ ه‍.ق/۱۵۳۲ م. محدودیت‌های مضاعفی را بر زنان تحمیل کرد (فلسفی، ۱۳۵۳: ۱۹۱). فارغ از اینکه منشأ این محدودیت‌ها نگاه فقهی به امور زنان بوده است، چنین محدودیت‌هایی ویژگی عام این عصر بوده است.

این محدودیت‌ها نتوانسته است نقش‌های کارکردی زنان در عرصه‌های اکتسابی را به‌طور کامل از میان بردارد. حتی می‌توان وضع محدودیت‌های سختگیرانه را نشانه‌ای از نگرانی ساختار سیاسی در عبور زنان از نقش‌های انتسابی به اکتسابی و عبور به سویه دوم قطبیت اکتسابی/انتسابی دانست. در ماده‌ای از قوانین دوره شاه‌طهماسب که متوجه عموم زنان است آمده است که حتی اگر مسن باشد، در معرکه قلندران و جشن‌ها حضور پیدا نکند (فلسفی، ۱۳۵۳: ۵۴). این در حالی بود که باز هم به ترتیبی متناقض، در عصر شاه‌عباس اول زنان سایر طبقات در کوچه و بازار دیده می‌شدند و حتی برای آنکه زنان از تماشای چراغانی و آتش‌بازی و جشن‌های شبانه محروم نمانند، از سال ۱۰۱۸ ه‍.ق دستور داده شده بود که روزهای چهارشنبه هر هفته گردش در چهارباغ اصفهان و سی‌وسه‌پل منحصر به زنان باشد تا بتوانند با روی گشاده و بی‌نقاب در آن مکان‌ها تماشا و تفریح کنند (فلسفی، ۱۳۵۳: ۵۴).

این امر با توجه به گذار از قوانین عصر شاه‌طهماسب به عصر شاه‌عباس نشان‌دهنده گذار نسبی و تدریجی کلیت سیستم از نگاه محدودیت‌زا برای زنان است که خود ناشی از نگاه انتسابی و بیولوژیک و جنسیت‌زده بود. به عبارتی این امر به ترتیبی غیرمستقیم می‌تواند به صورت گذار و عبور به نگاهی با محدودیت‌های تعدیل‌یافته‌تر تحلیل شود؛ زیرا چه‌بسا این تعدیل، گویای عبور نسبی از نگاه صرفاً انتسابی و بیولوژیک و جنسیتی به زنان باشد. این مورد نیز به ترتیبی متناقض ناظر بر وضعیت گذارمانند و عبوری و بینابینی زنان دارد؛ زیرا از سوی دیگر همین شاه‌عباس اول بنا بر نگاهی جنسی که زنان را خلاصه در خصایص و ویژگی‌های انتسابی و جسمانی و بیولوژیک آنان می‌دید، گاه‌گاهی دستور می‌داد زنان اعم از ایرانی و خارجی و مسلمان و غیرمسلمان در

جلوی درهای بازار حضور یابند تا خواجه‌سرایان زیباترین آن‌ها را انتخاب و به حرمسرا ببرند (آصف، ۱۳۴۸: ۶۹-۸۴).

برخی زنان نیز درعین حال از همین تقلیل وجود زنانه به ابعاد زیستی و جنسی در جهت شکستن هنجارهای موجود عمل می‌کردند که روسپیگری از جمله آن‌ها است. بی‌آنکه قصد تأیید چنین کنش و نقشی به‌خودی‌خود وجود داشته باشد، می‌توان آن را به‌مثابه کنش و نقشی در جهت تبدیل نقش انتسابی به نقش اکتسابی (شغل روسپیگری) توسط برخی از زنان تعبیر کرد؛ تا جایی که بنا بر گفته‌ی واله اصفهانی و همچنین داده‌های سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران و چندین مستند تاریخی دیگر، در عصر شاه صفی و شاه‌عباس دوم، فحشا چنان در اصفهان شیوع یافت که در بسیاری از اماکن اصفهان، خانه‌های فحشا به نام بی‌نقابان وجود داشت و در آن، فواحش و دلاله‌ها فعالیت می‌کردند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۹۷).

عاطفی / بی‌طرفی عاطفی

زنان در نظام کنش اجتماعی عصر صفوی اغلب نقش‌های عاطفی را برعهده داشتند و از موضعی عاطفی نقش‌هایشان را ایفا می‌کردند. به عبارتی به‌رغم تحولات اجتماعی-سیاسی گسترده‌ای که با تأسیس سلسله‌ی صفوی رخ داده است، ساختار موجود همچنان نقش‌های عاطفی را برای استمرار و بقای خود از زنان انتظار دارد. فارغ از اینکه منشأ چنین امری سنن و فرهنگ عام و نگاه مردسالارانه در برخی خوانش‌های فقهی بوده است، مستندات از آن حکایت دارد. نحوه‌ی تولید اطلاعات و انرژی توسط گروه زنان و در جایگاه نقش‌های عاطفی به این ترتیب بود که در سطح نظام زیستی و خرده‌نظام اقتصادی، عموماً نقش‌های کلیدی اقتصادی که متضمن به‌کارگیری مهارت‌های منطقی و عقلانی است به آنان داده نمی‌شد. در هیچ‌کدام از منابع تاریخی، نشانی از تفویض نقش‌های کلیدی به زنان که ماکول به مهارت‌های عاطفی باشد و متضمن اتخاذ موضع بی‌طرفی عاطفی باشد دیده نمی‌شود. عموماً از آنان در جایگاه نیروی کار یدی برای مشاغل مانند قالی‌بافی و کارگری زراعی و امثال آن استفاده می‌شد. گو اینکه هیچ‌کدام از عناوین و مقام‌های رسمی دیوانسالاری مملکت از قبیل ناظر، وقایع‌نویس، دیوان بیگ، جبه‌دارباشی و خزانه‌دار به زنان تعلق نمی‌گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۳۵). واسپاری نقش‌های عاطفی به زنان، ریشه در ابعاد فرهنگی دامنه‌داری دارد که نمونه‌های آن را می‌توان در *سندبادنامه*، *کلیات عبید زاکانی* (*رساله دلگشا، عقاید النساء و مرآت البها و بدایع الوقایع*) نیز یافت که ناظر بر تعابیر تخفیف‌آمیز از زنان مبنی بر عاری‌بودن آنان از خرد و تعقل و تدبیر است^۱

۱. زین‌الدین واصفی در کتاب *بدایع الوقایع*، زمانی که به محفل شاهانه و سرگرمی‌های آن اشاره می‌کند، ظاهراً بخش مهم و سرگرم‌کننده آن حکایاتی مانند حکایت تاج‌النسب عیاره در شهر هرات است که از مکر زنان یاد می‌شده است (واصفی،

(ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱؛ زاکانی، بی‌تا؛ خوانساری، ۱۳۴۹؛ واصفی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۹۸-۲۰۴). در مواردی -دست‌کم در ادبیات داستانی عصر صفوی که در ضمن جنبه‌های فانتزی متضمن جنبه‌هایی از واقعیت نیز هست- نسبت‌دادن نقش‌های مبتنی بر بی‌طرفی عاطفی در داستان‌هایی مانند زن واعظ یزد و شرط‌بندی زنان (فطرت، نسخه خطی: ۲۶۵ و ۳۱۷) در سقیه فطرت معزالدین مشاهده می‌شود. در واقع به‌نوعی از متن داستان‌هایی از این دست چنین برداشت می‌شود که نویسنده زنان را عاقل‌تر و زیرک‌تر از مردانشان نشان داده است.

در سطح نظام فرهنگی و خرده‌نظام اعتقادی نیز نقش‌هایی نظیر مادری کردن به سبب بعد عاطفی زنان به‌عنوان اصلی‌ترین جنبه و کارکرد زنان در مراقبت از فرزندان برای آنان در نظر گرفته می‌شد. این نقش به‌مثابه امری هنجاری که در وجود زنان نهادینه شده است، موجب سکون و نگهداشت الگوها برای کل سیستم می‌شد (مثلاً در نگارگری‌ها، زنان عموماً به همراه کودکان و براساس طرحواره مادرانه تصویر شده‌اند. ضمن آنکه هرکدام از زنان حرمسرا نیز که صاحب فرزند می‌شدند، صاحب عمارتی جداگانه و خواجه و خدمتکار می‌شدند) (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۷).

در سطح نظام اجتماعی و خرده‌نظام عرف اجتماعی نیز زنان به کارکردی مانند حفظ یکپارچگی کل سیستم از طریق ماهیت محافظه‌کارانه و مسالمت‌آمیز نقش‌های عاطفی پرداختند و عموماً عاطفی‌بودن نقش‌های محول به آنان، مانع از رویارویی آنان با سایر اقشار، طبقات و گروه‌ها و در نتیجه گسست یکپارچگی اجتماعی می‌شد. این امر در سطح یک متغیر الگویی و نوعی به معنای عمومیت وضعیت و نقش زنان است. مواردی وجود دارد مبنی بر اینکه زنان در معنای کسانی با قابلیت اقدامات بی‌طرفی عاطفی نیز متصور بوده‌اند. داستان زنی که زنجیری از گل را به جای مروارید به تاجری می‌دهد و اجناسی از او می‌گیرد، نمونه‌ای از آن است (فطرت، نسخه خطی: ۸). این نمونه نیز صرفاً بیان روایی و داستانی نویسنده بوده است، اما می‌تواند واجد زمینه‌ها و نمونه‌هایی در واقعیت نیز باشد. نباید فراموش کرد که طبق نظریه پارسونز:

الف) متغیرهای الگویی باید به قدر کافی عام باشند که امکان مقایسه روابط را در فرهنگ‌های متفاوت فراهم آورند؛
ب) باید با چارچوب‌های مرجع کنش ارتباط داشته باشند؛

۱۳۵۰، ج ۲: ۱۹۱-۲۰۴). نکته قابل توجه این است که در همان هنگام اگر مردی به مکر و حيله اقدامی کرده است، مانند داستانی که برای سعدی در بغداد روایت شده، آن را تدبیر و سیاست می‌نامند (واصفی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۹۸). واصفی در حکایتی دیگر، سخن از کتابی در مکر زنان دارد. شاید اشاره به وجود چنین کتاب‌هایی تنها از سر طنز و واقعی جلوه دادن آن باشد، اما به‌رحال ذکر آن بر وجود باوری این چنین در نزد مردم دلالت دارد (واصفی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۲۰۲).

پ) باید در همه سیستم‌های اجتماعی قابل طرح باشند. به این ترتیب و به استناد مبنای نظری یادشده می‌توان سطح بالایی انتزاع در سوبه‌های متغیرهای الگویی را ابزاری دانست که از طریق آن، حتی جنبه‌های داستانی ادبیات مذکور نیز مشمول کنش شود. ضمن اینکه در مثالی دیگر زنان می‌توانستند به‌عنوان فعلی حسابگرانه و مبتنی بر منطق، با بخشیدن مهریه از شوهر خود طلاق بگیرند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۳۳). اما در سطح نظام شخصیتی، خرده‌نظام سیاسی زنان را بنا بر خصلت‌های عاطفی آنان در مسیر اهداف خود از جمله تقویت پایگاه قدسی خود بسیج می‌کرد. صورت‌بندی آن این‌گونه بود که تعلق عاطفی زنان به امامان شیعه و خاندان پاک آنان سبب می‌شد که سلسله صفوی به‌سبب انتساب خود به آن خاندان، قادر به بسیج غیرمستقیم زنان در مسیر استمرار و تقویت خود شود. در مجموع در همه سطوح یادشده از زنان انتظار می‌رفت به امور فارغ از منافع و مواهبی که برای آنان داشت و به‌صرف جنبه‌های عاطفی آن امور بپردازند. در عین حال و به ترتیبی متناقض، زنان طبقات اجتماعی قادر بودند به حضور اجتماعی فراتر از محدوده نزدیکان خود که روابط عاطفی با آنان داشتند مبادرت ورزند. «زنان و دختران پیشه‌وران و طبقات پایین به‌صورت گروهی در شهر حرکت می‌کردند و دسته‌جمعی به حمام یا تفریح و تماشا می‌رفتند. اغلب این زنان با چادر و روی پوشیده یا با لباس دهقانی یا لباس خدمتکاری به تماشای بازی‌های دسته‌جمعی از قبیل چوگان‌بازی، گاو‌بازی، گرگ بازی و آتش‌بازی یا جشن و مراسم مختلف مذهبی و ملی می‌رفتند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

عام‌گرایی / خاص‌گرایی

نظام کنش عمدتاً در عصر صفوی به زنان فارغ از ویژگی‌ها، مهارت‌ها و خصائل متفاوت و متنوع احتمالی از موضعی یکسان نگریسته است. البته تا حد چشمگیری با توجه به درهم‌تنیدگی متغیرهای الگویی در نظریه پارسونز، این امر متأثر از یکدستی کارکردهای آنان که در متغیر الگویی بعدی کیفیت/عملکرد نامیده می‌شود رخ داده است. می‌توان خود آن یکنواختی نقش‌ها و آمیختگی این نقش‌ها را ناشی از نگاه خاص‌گرایانه ساختار موجود نسبت به مردان دانست. از طرف دیگر می‌توان آن را ناشی از تقلیل وجوه کارکردی زنان به وجوه انتسابی در متغیر الگویی انتسابی/اکتسابی یا تقلیل کارکردهای آن به کارکردهای عاطفی در متغیر الگویی عاطفی/بی‌طرفی عاطفی تلقی کرد.

در مجموع در همه سطوح یادشده از زنان انتظار می‌رفته است که برای استمرار سیستم، خود را با این نگاه عام‌گرایانه به خودشان و نگاه خاص‌گرایانه به مردان سازگار کنند تا کل سیستم با محیط در سطح نظام اقتصادی انطباق یابد. همچنین بسیج منابع عموماً مردانه برای دستیابی به اهداف در سطح نظام سیاسی ممکن شود و سیستم بتواند هماهنگی و یکپارچگی درونی اجزای

خود را در سطح نظام اجتماعی حفظ کند و الگوهای هنجاری خود را در سطح نظام فرهنگی تداوم بخشد. اهمیت کارکرد زنان در جایگاه مادری، در اطلاعات موجود از متون تاریخی می‌تواند یکی از دلالت‌های موجود بر نگاه عام‌گرایانه و کارکردی به زنان باشد؛ تا بدان‌جا که به‌رغم آنکه برای مثال در ادبیات داستانی کلاسیک به زنان به مثابه فریبکار و اغواگر نگریسته شده است (کراچی، ۱۳۹۰؛ حسینی، ۱۳۹۰)، زنان در جایگاه مادر و بنا بر کارکردهای مادرانه، جایگاهی خاص حتی در ادبیات کلاسیک یافته‌اند (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۱).

شایان ذکر است توانایی برخی از زنان درباری در اقداماتی فراتر از قاعد نظام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی موجود می‌تواند متضمن این معنا باشد که آنان از نگاهی خاص‌گرایانه برخوردار بوده‌اند و از حدود اکتسابی در دوقطبی متغیر الگویی انتسابی/ اکتسابی و همچنین از حدود عملکردی در دو قطبی کیفیت/عملکرد که در ادامه خواهد آمد فراتر رفته‌اند. تعداد زیادی از نهادهای آموزشی عصر صفوی در سایه توجه زنان مرفه این دوره به امور خیریه و کمک به تقویت علم و فرهنگ بنا شد (رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۲: ۵۰۶) و زنان و دختران حکام صفوی، املاک تحت تملک خود در آذربایجان را صرف امور وقفی می‌کردند^۱ (Sharikh al-milk, 1656: 140). برخلاف گفته فیگوئروا که می‌نویسد: «امروز در ایران زنی نیست که از مزایا و امتیازاتی برخوردار باشد، حتی زنان رسمی شاه، به سبب کثرت تعداد، اعتباری بیش از زنان غیررسمی ندارند و غالباً ناگزیر به وضع موجود رضا داده‌اند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۷۸). این موارد نه تنها محدود به اشراف زادگان و زنان درباری و کسانی در سطح زینب بیگم دختر شاه طهماسب نیز نمی‌شده است که بنا بر نقش خاص‌گرایانه قادر بوده‌اند دستور احداث کاروانسراها و درمانگاه‌ها و پل‌هایی را بدهند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۱: ۴۰۲). بلکه زنان سایر طبقات اجتماعی نیز قادر بوده‌اند در برخی از موارد، از روابط خاص‌گرایانه با همسر، فرزندان، نزدیکان، اقوام و همسایگان، به روابط عام‌گرایانه‌ای چون مراوده با محتسب، قاضی، بازرگان، کسبه، کشاورزان، صنعتگران و امثال آن نیز مبادرت ورزند. این امر نشان می‌دهد این روابط از خاص‌گرا به عام‌گرا، تا سطح یک متغیر الگویی و نوعی صعود می‌کرده و تقسیم‌بندی فری‌یر از زنان عصر صفوی به‌خوبی گویای آن است؛ زیرا این زنان به شش گروه زنان ازدواج‌کرده طبقه مرفه، زنانی که در صنایع دستی و کارهای هنری و فعالیت‌های صنعتی سازمان‌یافته در شهرها فعال بودند، زنان بخش روستایی که کار اصلی آنان کشاورزی بود، زنانی که ازدواج موقت داشتند و روسپی‌ها تقسیم می‌شده‌اند (Ferrier, 1998: 383-406).

^۱ باید توجه داشت که امر وقف در این دوره، مانند ادوار قبل و بعد از خود، جنبه جنسیتی نداشت و زنان و مردان هر دو در حد توان و بضاعت مالی خود در آن شرکت می‌کردند. البته تعداد زنان واقف کمتر از مردان بود؛ زیرا آنان نه در مصدر امور بودند و نه فعالیت اجتماعی و اقتصادی مستقلی داشتند (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۱: ۵۴).

کیفیت/ عملکرد

زنان در نظام کنش اجتماعی عصر صفوی، اغلب از منظر کارکردهایشان برای کل سیستم و نه به خودی خود یا فارغ از کارکردهایشان نگریسته شده‌اند. به عبارتی همان‌طور که گفته شد، در سطح نظام زیستی و خرده‌نظام اقتصادی به آنان از منظر کارکردی مانند نقش انتسابی تولیدمثل که به تأمین نیروی انسانی در اقتصاد دهقانی وقت منجر می‌شد نگریسته شده است. برای آنان جایگاه شاخصی فارغ از این کارکرد در نظر گرفته نشده است یا در سطح نظام فرهنگی و خرده‌نظام اعتقادی نیز نقش‌هایی مانند مادری کردن به سبب بعد عاطفی زنان به عنوان اصلی‌ترین جنبه و کارکرد زنان در مراقبت از فرزندان برای آنان در نظر گرفته می‌شد. بر این اساس، زنان عموماً در عصر صفوی نقش‌هایی یکدسته و آمیخته داشته‌اند تا نقش‌هایی تمایز یافته و تخصصی‌تر. به عبارتی زنان نسبت به مردان به ترتیبی متواتر نقش‌هایی یکنواخت و همسو نظیر مادری، تولیدمثل، خانه‌داری و مراقبت را اغلب برعهده داشتند. برخی نقش‌های محول به آنان نیز آنان را از نقش‌هایی غیر آمیخته و غیر یکدست برخوردار می‌کرد؛ برای نمونه کار زراعت یا قالی‌بافی و امثال آن که در این خصوص می‌توان از آن جمله به اشارات اولیویه توجه کرد که طبق آن، زنان روستایی به امور کشاورزی نیز رسیدگی می‌کردند و زنان عشایر به دامداری نیز مشغول بودند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۸۶). همچنین زنان متعلق به طبقه متوسط شهری، «علاوه بر کارهای خانه از جمله مراقبت از کودکان، نظافت و طبخ غذا و امثال آن، به قالی‌بافی و پشم‌ریسی و سایر هنرهای دستی می‌پردازند و زنان روستایی از دام‌ها نیز مراقبت می‌کنند و کره و ماست و شیر برای ارائه به بازار خرید و فروش تهیه می‌کنند. خیمه می‌بافند و زراعت می‌کنند و علوفه جمع‌آوری می‌کنند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۲۹).

البته در مقام مقایسه، در عموم موارد نقش‌هایی غالباً آمیخته نسبت به مردان، به آنان محول می‌شد و مردان از تمایز و تخصیص بیشتری در دامنه فعالیت‌ها و نقش‌های خود برخوردار بودند. در حدود مقایسه میان خود زنان، بنا بر مستندات سفرنامه‌های پیتر و دلاواله، اولیویه، برادران شرلی، تاورنیه، اولتاریوس و شاردن، حضور و تعامل اجتماعی و مراودات زنان درباری و اشراف محدودتر بوده است؛ برای مثال شاه‌عباس اول فرمان داده بود که برای اینکه زنانش برای خروج از شهر مجبور به عبور از داخل شهر نباشند، خیابانی اختصاصی بکشند که اطرافش درخت و جابه‌جا فواره نصب کنند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۲۷).

در مقابل، گستره روابط و کنشگری‌ها و فعالیت‌های زنان سایر طبقات اجتماعی بیشتر بود. این امر می‌تواند گویای این موضع باشد که اکثریت زنان درباری عمدتاً نقش‌های یکدست‌تری نسبت به زنان سایر طبقات داشتند و زنان عموم طبقات اجتماعی به نسبت زنان اشراف، از تمایز نقشی بیشتری برخوردار بودند؛ هرچند این نسبت در ارتباط با حجم و ضریب تمایز نقشی مردان،

در جایگاه پایین‌تری قرار داشته است. برخلاف این انگاره تکرار شده در سفرنامه‌هایی مانند شاردن و تاورنیه که عموماً کارکرد زنان در اموری نظیر فرزندآوری بوده است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۲۹)، می‌توان نمونه‌های مذکور را نشانه‌ای بر برخی از نقش‌های تخصص‌یافته و متمایز و غیرآمیخته زنان این عصر دانست؛ به‌عنوان نمونه به جایگاه مهارتی و تخصصی زنان اشاره کرد که زنان حرم، شعر، ادب، تاریخ و ریاضیات را تعلیم می‌دیدند (سانسون، ۱۳۷۷: ۷۶ و ۸۴). ضمناً فقه و خواندن و نوشتن را از خواجه‌گان و خدمه زنان اصلی پادشاه و متعه‌های صاحب توجه می‌آموختند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۷) و همچنین به سایر مهارت‌ها از جمله اینکه هنرهایی مانند نقاشی، رقص، آواز و نواختن موسیقی را به زنان حرم می‌آموختند (سانسون، ۱۳۷۷: ۷۶). در سطح سایر طبقات اجتماعی زنان نیز می‌توان به مهارت‌هایی مانند قایلگی، طبابت و داروسازی نزد آنان اشاره کرد (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۱۱۵۸ و ج ۴: ۱۳۰۹ و ۱۳۱۳).

نتیجه‌گیری

پارسونز با بسط و پردازش رهیافت سنخ‌آرمانی مارکس وبر، متغیرهای الگویی را پیشنهاد کرد و این استدلال را پیش کشید که می‌توان نقش‌ها و کنش‌های اجتماعی را براساس پنج بعد که هریک گزینه‌های دوقطبی دارد، طبقه‌بندی کرد.^۱ این متغیرهای الگویی را می‌توان برای مقایسه فرهنگ‌ها یا خرده‌نظام‌ها و گروه‌های درون هر جامعه به کار برد، ولی یکی از مهم‌ترین و فراوان‌ترین کاربردهای آن، توصیف ساختار اجتماعی سنخ‌آرمانی در جوامع «سنتی» و «مدرن» بوده است. همچنین او به تبیین این امر پرداخت که چهار ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، شرایط و بسترهای کنشگری کنشگران را فراهم می‌سازند و طبق قاعده سایرنیتیک، برهم‌کنش میان ساختارها و خرده‌ساختارها و کنشگران به تبادل انرژی و اطلاعات میان آن‌ها و تسهیل و تطبیق و تداوم آن‌ها می‌انجامد.

از آنجا که شواهد و داده‌های تاریخی، گواهی بر وجود کنش‌های زنان در هردو سوی متغیرهای الگویی دارد و نشان می‌دهد زنان به ترتیبی متناقض سعی داشتند ضمن نقش‌های مربوط به وضعیت انتسابی، عاطفی، عام‌گرا و کیفیتی، تا حدی نقش‌های اکتسابی، فراعاطفی، خاص‌گرا و عملکردی را نیز اجرا کنند، می‌توان جامعه زنان را بنا بر شرایط ساختاری چهارگانه نظام کنش در عصر صفوی، تا حدودی در حال عبور از وضعیت سنتی به وضعیتی پسااستی قلمداد کرد. هرچند که نسبت نقش‌های سوپه اول قطبیت‌های متغیرهای الگویی بیش از نقش‌های سوپه دوم است، می‌توان ایفای نقش‌هایی از سوپه دوم قطبیت‌های متغیرهای الگویی از سوی زنان را دلالتی ضمنی بر وضعیت انتقالی جامعه زنان از وضعیت تماماً سنتی به وضعیت

۱. پژوهش حاضر به چهار بعد از آن‌ها پرداخته است.

نسبتاً پاساستی تلقی کرد؛ زیرا پارسونز مدعی است که نقش‌های جامعه سنتی معمولاً آنتسابی، آمیخته، خاص‌گرا و عاطفی است. البته در جوامع پاساستی، برعکس، نقش‌هایی رواج دارد که مبتنی بر عملکرد، عام‌گرا، مشخص و متمایز و به لحاظ عاطفی خنثی است. گذار از جامعه سنتی به جامعه پاساستی، به‌طور کلی به این معنا است که حوزه کاربرد نقش‌های مختص به جوامع پاساستی رفته‌رفته گسترش می‌یابد و حوزه کاربرد نقش‌های مختص به جوامع سنتی کم‌کم تحلیل می‌رود.

در امتداد این دیدگاه نظری، تبادل اطلاعات و انرژی در سایبرنتیک عصر صفوی، با نقش آفرینی زنان، به‌جای آنکه صرفاً از طریق نقش‌های آنتسابی و خاص‌گرا صورت گیرد، از طریق نقش‌های اکتسابی و عام‌گرا نیز صورت می‌گرفت که می‌توانست در صورت تداوم، به پیکره‌بندی جدیدی از سایبرنتیک سیستم بینجامد. معنای ضمنی این امر آن است که انتقال سایبرنتیک انرژی و اطلاعات در کلیت سیستم، علاوه بر سوبه‌های اول متغیرهای الگویی، از مسیر سوبه‌های دوم آن نیز تا حدودی فراهم می‌شد. این امر می‌تواند از حیث تحلیلی گویای وضعیت نسبتاً انتقالی جامعه زنان در عصر صفویه باشد.

منابع

- آصف (رستم‌الحکما)، محمدهاشم (۱۳۴۸). *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
- آتویت، ویلیام؛ باتامور، تام (۱۳۹۲). *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشرنی.
- ابی‌صعب، رولاجردی (۱۳۹۶). *تغییر مذهب در ایران*، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- احمدی، زهت (۱۳۹۱). «نهاد وقف در دوره صفوی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س ۴، ش ۱۵، صص ۴۱-۵۶.
- احمدی، زهت (۱۳۹۴). «بازتاب زندگی اجتماعی زنان در سفینه فطرت»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، س ۲۵، ش ۱۶، صص ۵-۲۴.
- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳). *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۳). *سفرنامه اولتاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
- اولیویه (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمدطاهر میرزا، تصحیح: غلامرضا وهرام، تهران: اطلاعات.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۸). *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: صفی‌علیشاه.
- بیات، اروج‌بیک (۱۳۳۸). *دون ژوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیلینگتون، روزاموند و همکاران (۱۳۸۰). *فرهنگ و جامعه*، ترجمه فریبا عزیدفتری، تهران: قطره.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹). *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری. تهران: سنایی.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۵۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

ترکمان، اسکندربیک و والده، محمدیوسف (۱۳۱۷). *ذیل عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.

جعفریان، رسول (۱۳۸۹). *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
جنابدی، میرزابیگ (۱۳۷۸). *روضه‌الصفویه*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

چلونگر، محمدعلی و کشاورز، زهراسادات (۱۴۰۰). «نقش ابزارهای سیاست خارجی صفویان در فرایند تمدنی دولت صفویه با تاکید بر ابزار دیپلماسی»، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، د ۵۱، ش ۲، صص ۴۰۹-۴۳۴.

چلووسکی، پترجی (۱۳۶۷). *تعزیه نیایش و نمایش در ایران*، ترجمه داوود حاتمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

حسینی، مریم (۱۳۹۰). *ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی*، تهران: چشمه.
خوانساری، آقاجمال (۱۳۴۹). *عقاید النساء و مرآت البهائم*، تصحیح محمود کتیرایی، تهران: طهوری.
خوانساری، محمدباقر زین‌العابدین (۱۳۵۶). *روضات الجنات فی احوال العلماء و سادات*، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران: اسلامیة.

خورشاه بن قبادالحسینی (۱۳۷۹). *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری، کوئچی هاندها، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

دلاواله، پیتر (۱۳۷۰). *سفرنامه*، ترجمه شجاع‌الدین شفا، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم (۱۳۵۲). *آثار ملی اصفهان*، تهران: انجمن آثار ملی.

روملو، حسن‌بیک (۱۳۸۴). *احسن‌التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، جلد ۲ و ۳، تهران: اساطیر.
ریاحی، محمدمبین (۱۳۶۸). *سفارتنامه‌های ایران*، تهران: توس.

زاکانی، عبید (بی‌تا). *کلیات عبید زاکانی «رساله دلگشا»*، پرویز اتابکی، تهران: زوار.
سانسون، مارتین (۱۳۷۷). *سفرنامه سانسون (وضع ایران در عهد شاه سلیمان صفوی)*، ترجمه محمد مهربار، اصفهان: گل‌ها.

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (۱۳۴۹). ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
سیوری، راجر (۱۳۷۸). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

شاردن، ژان (۱۳۴۵). *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، جلد اول و سوم و چهارم، تهران: امیرکبیر.
شاه‌طهماسب (۱۳۴۳ ق). *تذکره شاه‌طهماسب*، برلین: چاپخانه کاویانی.

صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱). *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفویه*، تهران: خدمات فرهنگی رسا.

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۶). *تهذیب الاحکام*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: صدوق.
ظهیری سمرقندی، محمدعلی (۱۳۸۱). *سندبادنامه*، به کوشش محمدباقر کمال‌الدین، تهران: میراث مکتوب.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲)، *مختلف‌الشیعه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
فطرت، میرزا معزالدین، *سقیه فطرت*، نسخه خطی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد شورای اسلامی.

فلسفی، نصرالله (۱۳۴۲). *چند مقاله تاریخی و ادبی (جنگ چالدران)*، تهران: وحید.
فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳). *زندگانی شاه‌عباس اول*، تهران: دانشگاه تهران.

فندرسکی، سید ابوطالب (۱۳۸۸). *تحفه العالم*، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مرکز اسناد شورای

اسلامی.

- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹۹ شمسی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳). *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نو.
- کارری، جملی (۱۳۴۸). *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کافی، مجید (۱۳۹۳). *جامعه‌شناسی تاریخی*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کدیور، محسن (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران: نی.
- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۹۰). *هشت رساله در بیان احوال زنان از ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی.
- کرایب، یان (۱۳۷۸). *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگاه.
- کرسول، جان‌دیلیو (۱۳۹۱). *طرح پژوهش*، ترجمه علیرضا کیان‌منش و مریم دانای طوس، تهران: جهاد دانشگاهی.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۹). *رسائل المحقق الکرکی*، به کوشش شیخ محمد الحسون، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- کرویس، دیرک وان در (۱۳۸۰). *شاردن و ایران: تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*، مصحح علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- گرین، ساموئل (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: آفتاب.
- محلّاتی، ذبیح‌الله (۱۳۷۰). *رباحین الشریعه*، جلد چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۳). *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸). *تذکره‌الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی*، به کوشش محمود دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۵۰). *بدايع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدوروف، جلد دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- والصافهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲). *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹). *عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه‌عباس ثانی ۱۰۷۳-۱۱۵۲*، به کوشش ابراهیم دهگان، اراک: کتاب‌فروشی داودی اراک.
- همیلتون، پیتز (۱۳۷۹). *تالکوت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.

Arjomand, S. A. (1984). *The shadow of God and the hidden Imam. religion, political order and societal change in Shi'ite Iran from the beginning to 1890*. Chicago-London, the Un. of Chicago Press.

Armajany, Yahya (1972). *IRAN. The Modern Nation, Historical, Perspective, Prenice*; New Jersey - Hali.INC. Engle Wood.

Ferrier, R. (1998). Women in Safavid Iran: the evidence of European travelers. *Women in the Medieval Islamic World*, 383-406.

Hourani, A. (1986). From Jabel Amil to Parsia. *Bulletin of the School of*

- Oriental and African Studies* (BSOAS), 49(1), 133-140.
- Roemer, H. R. (1986). The safavid period. In P. Jackson and L. Lockhart (Eds.). *The Cambridge History of Iran*. Cambridge University Press, Vol. 6.
- Sharih al-milk*, (Micra film 1656), folio 46 (Regenstein library, university of Chicago).
- Steensgaard, N. (1974). *The Asian Trade Revolution of the Seventeenth Century: The East India Companies and the Decline of the Caravan Trade*, Chicago and London: The University of Chicago Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی